

در جلسات گذشته، نکاتی را در خصوص محل بهشت و جهنم عرض کردیم که در واقع تکمله‌ی مباحث مربوط به قوس صعود و نزول بود. در آن مباحث، به این نتیجه رسیدیم که محل اصلی بهشت و جهنم، همان ارواح افراد می‌باشد. البته این نتیجه، با مسائل مختلفی که درباره‌ی بهشت و جهنم مطرح شده است، تناقض ندارد؛ بلکه سخن ما این است که محل و موطن اصلی بهشت و جهنم، روح افراد است و ثمرات و انواری که انسان در بهشت (یا جهنم) مشاهده می‌کند، در حقیقت، جلوه‌ای از ارواح این افراد می‌باشد. لذا ما منکر نعمت بهشتی نیستیم، بلکه در رابطه‌ی نسبت این ثمرات با اصل خودشان، بحث داشتیم.

بهشت و جهنم دنیایی

در ادامه، به یکسری روایات می‌رسیم که ممکن است برای ما ایجاد سوال کند. در این روایات، برخی از اماکن دنیایی، به عنوان موطن بهشت معرفی شده‌اند. مثلاً گفته شده است که: «آنچه که مابین قبر پیغمبر اکرم و قبر ایشان است، قطعه‌ای از قطعات بهشت می‌باشد.» بنابراین، در این جلسه می‌خواهیم این قبیل روایات را با توجه به سخنان مرحوم ملاصدرا، تحلیل نماییم:

و بالجملة، قد علمت؛ أن الجنة و النار في نشأة أخرى و عالم آخر موجوداته أمور صورية بلا مادة و انفعال و حركة و الدنيا و كل ما فيها أمور كائنة فاسدة متجددة دائرة زائلة ذات أوضاع و جهات مكانية فكل خبر يذكر فيه أن الجنة أو النار في مكان من أمكنة الدنيا و موضع من مواضع هذا العالم؛

۱. فإما أن يكون المراد باطن ذلك المكان كقولهم إن الجنة في السماء السابعة و إن النار تحت السماء ليس المراد به أن الجنة داخلية في جسمية السماء دخولا وضعيا بل دخولا معنويا كدخول النفس في البدن و كذا حكم النار و قد علمت؛ أن منزلة الجنة و النار من هذا العالم منزلة الجنين من الرحم فما لم تبطل الدنيا لم ينكشف الأخرى و ما لم ينهدم بناء الظاهر لم يعمر بناء الباطن

۲. و إما أن يكون المراد منها حكم المظاهر الرقائق و النشئات النسبية للجنة و النار ألا ترى أن المرأة مظهر للصور الحسية و ليست الصورة موجودة فيها فكذلك بعض مواضع الدنيا مظهر للجنة و النار فكما أن ما بين قبر الرسول ص و منبره روضة من رياض الجنة أي مظهر يظهر بها لمن كان من أهل الكشف و الشهود روضة من أهل الجنة كمرآة تشاهد النفس بها صورة من الصور المحسوسة التي قابلتها فكذلك بعض المواضع المذكورة بمنزلة المرآة المنكشفة بها أحوال الجنة أو النار كجدار مسجد الرسول ص الذي تمثل له الجنة و النار و كماء الفرات و عين في جبل أروند و كوادي برهوت و غير ذلك من مواضع الأرض و كذلك البحر الواقع في حديث لا يركب رجل بحرا فالمراد بكون الجنة أو النار في هذه المواضع أنها صارت مجالي و مظاهر ينكشف بها مثال أحدهما.

و أما ما يروى من قول أمير المؤمنين ع مع اليهودي و تصديقه ع إياه في أن موضع النار في البحر فليس المراد من البحر هذا البحر المحسوس بل شيء آخر معنوي غير محسوس بهذه الحواس المشار إليه في قوله تعالى: «وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ»

و كذا المنقول عن ابن عباس و كعب الأحبار من؛ أن النار سبعة أبحر أو تحت سبعة أبحر ليس المراد منه بحار الدنيا و إنما المراد منها طبقات عالم الطبيعة بحسب الجوهر و الحقيقة فإن الطبيعة في الحقيقة نار غير محسوسة محرقة للأجسام مذيبة للأبدان محللة مبدلة للجلود.

فصل (٢٥): في الإشارة إلى مظاهر الجنة و النار و مشاهدهما

اعلم؛ أن لكل ماهية من الماهيات الحقيقية و معنى من المعاني الأصولية؛

• حقيقة كلية

• و مثلاً جزئية

• و مظاهر جسمانية في هذا العالم

فالإنسان مثلاً؛

• له حقيقة كلية: هي الإنسان العقلي الجامع لجميع رقائقه و خصوصياته على وجه أعلى و أشرف و هو

الروح المنسوب إلى الله في قوله تعالى: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي*

• و له أمثلة جزئية: كزيد و عمرو

• و له مظاهر و مشاهد: كالمرايا و الأجسام الصقيلة

فكذلك للجنة؛

• حقيقة كلية: هي روح العالم و مظهر اسم الرحمن كما في قوله: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً»

• و لها مثال كلي: كالعرش الأعظم مستوى الرحمن لقوله: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»

• و أمثلة جزئية: كقلوب المؤمنين قلب المؤمن عرش الله

• و لها مظاهر حسية: كما وقع في الأخبار المذكورة من عين أروند و غيرها.

و كذا النار لها حقيقة كلية جامعة لأفرادها و هي البعد عن جوار الله و رحمته بحسب اسمه الجبار المنتقم القهار

و لها نشأة مثالية كلية هي طبقات سبعة تحت الكرسي و الكرسي موضع القدمين تفترقان بعده؛

• قدم الجبار و هي لأهل النار

• و قدم صدق عند ربك و هي لأهل الجنة

و فيه [١] أصول السدر التي هي شجرة الزقوم طعام الأثيم و هناك [٢] منتهى أعمال الفجار و المنافقين

• و لها أمثلة جزئية: و هي طبيعة كل فرد من الناس معذب لعذابه الجسماني و نفسه و هواه لعذابه

الروحاني

• و لها مظاهر و مجالي حسية في هذا العالم: كما ورد في الأخبار من وادي برهوت و غيره

و لكل من الجنة و النار أبواب كما سنشير إليه.

ترجمه و توضیح:

بالجملة دانستی که بهشت و جهنم، در یک نشئه‌ی دیگری و عالم دیگری است؛ به نحوی در بهشت و جهنم، موجودات صورت و شکل و انفعال و حرکت دارند، اما همانند عالم دنیا، از جنس مادی نیستند. دنیا و هر آنچه که در آن است، از اموری هستند که فاسد می‌شوند و زائل می‌شوند و از بین می‌روند. بنابراین، هر روایتی که در آن بهشت و جهنم را از مکان‌های دنیایی یا موضعی از مواضع ای دنیا می‌داند، به دو شکل قابل توجه است:

۱. مراد از چنین روایاتی این است که بگوید: باطنِ چنین اماکنی، بهشت یا جهنم است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود که بهشت در آسمان هفتم است و جهنم در زیر آسمان، مراد این نیست که در داخلِ جسمِ آسمان بهشت یا جهنم قرار دارد؛ بلکه مراد دخولِ معنوی می‌باشد. دقیقاً همانند زمانی که گفته می‌شود: نفس و روح انسان در داخل بدنش است. لذا وقتی گفته می‌شود روح از بدن خارج شد یا داخل شد، مراد حرکتِ جسمانی نیست بلکه مقصود ورود و خروج معنوی است. البته این روح، بر روی جسم انسان اثر می‌گذارد اما قابل مشاهده و حس نیست. با در مثالی دیگر، جایگاه جهنم و بهشت همانند جایگاه جنین است در رحم؛ همان‌طور که اگر پرده‌ی رحم پاره نشود جنین هم از آن خارج نمی‌شود، تا زمانی که ما در این دنیا هستیم و پرده‌ی دنیا شکافته نشود، نخواهیم توانست آن باطنِ معنویِ آسمان را ببینیم. به عبارت دیگر، تا زمانی که بنای ظاهری دنیا از بین نرفته است، نمی‌توانیم بنای باطنی آن را ملاحظه نماییم.

۲. مراد از چنینی روایاتی این است که بگوید: این امکان‌های دنیایی، حکمِ مظاهرِ نسبی از بهشت و جهنم را دارند. همانند آینه که ظهور صورت‌های حسی است در حالی که آن صورت‌های حسی در آینه وجود ندارند. این بیان، شبیه همان بیانی است که ما در خصوص نسبتِ خداوند با بندگان بیان کردیم؛ نسبتِ خداوند با بندگان، همانند نسبتِ فرد با تصویرش در آینه می‌باشد. لذا با این بیان، نسبتِ اماکنی که در روایات آمده با بهشت و جهنم، مانند نسبتِ آینه است با تصویری که در آن افتاده؛ یعنی، آن اماکن، در عین حال که نشان‌دهنده‌ی ویژگی‌های بهشت و جهنم هستند، همه‌ی ویژگی‌های بهشت و جهنم را ندارند. بنابراین، بین‌الحرمینی که ما در این دنیا مشاهده می‌کنیم و در روایات از آن به عنوان قطعه‌ای از بهشت یاد شده، در حقیقت، جلوه و تصویری است از بهشتِ اصلی که در عالم بالاتر قرار دارد؛ همانند تصویری که در آینه افتاده است. فلذا بین‌الحرمینی که در دنیا قرار دارد، از جهتی نشان‌دهنده‌ی خود

بهشت است و از طرفِ دیگر، همه‌ی ویژگی‌های و مختصاتِ آن بهشت اصلی را ندارد ولی ما می‌توانیم آن را بهشت بنامیم. و کسی که اهلِ کشف و شهود باشد، می‌تواند این ارتباط را ملاحظه نماید. این دو مورد، دو توجیهی بود که برای توضیحِ این روایات بیان شد. اگر بخواهیم نگاهِ دقیق‌تری داشته باشیم، به نظر می‌رسد که توضیحِ دوم، صحیح‌تر است؛ چرا که کلِ عالم هستی در حقیقت، ظهور و تجلیِ پروردگار می‌باشد و توضیحِ دوم هم، برگرفته است چنین نگاهی است. در ادامه‌ی همین توضیحاتی که بین شد، می‌خواهیم نتیجه‌گیری نماییم. این نتیجه‌گیری، نیازمند مقدماتی است که ذکر می‌کنیم:

هر ماهیتی را در نظر بگیرید، دارای سه مقوله است:

- **حقیقت کلی**
- **مثال‌های جزئی (مصادیق)**
- **مظاهر جسمانی در این عالم**

مثلا درباره‌ی انسان:

- **حقیقت کلی:** موجودی ناطق و دارای عقل که روح الهی در آن دمیده شده و...
- **مثال‌های جزئی:** زید و عمرو
- **مظاهر جسمانی:** جسم و پوست و گوشت و...